



اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

www.m-hekmat.com

دوره دوم

انترناسیونال ۵۷

ضمیمه

جمعه، ۲۴ مهر ۱۳۸۳

۱۵ اکتبر ۲۰۰۴

جمعه ها منتشر میشود

سردبیر: سیاوش دانشور

anternasional@yahoo.com

Fax: 001-519 461 3416

اجازه نمیدهیم هیچ نوع دولت بورژوائی در ایران تثبت شود

سخنرانس حمید تقوائی در کنگره پنجم حزب

در معرفی قطعنامه

"حزب و قدرت سیاسی

بعد از سقوط جمهوری اسلامی"

می دهد به انقلاب علی العموم و تحولات انقلابی در هر کشوری (از جمله در ایران بعد از انقلاب، جمهوری اسلامی همین حالت را داشت). بحث بسادگی این است که دولتی که در اثر انقلاب روی کار می آید بعد از بقدرت رسیدن هنوز يك دولت متعارف نیست، با احتمال ۹۹ درصد متعارف نیست. در همه انقلابات اینطور است. بنابراین بعد از اینکه ما بقدرت برسیم و جمهوری سوسیالیستی را اعلام کنیم، به این معنی نیست که فوراً از نظر سیاسی يك قدرت متعارف جمهوری سوسیالیستی هستیم. به شورا ها مبتنی هستیم، سوسیالیسم را داریم پیاده می کنیم، برنامه مان را داریم پیاده می کنیم. ما با يك دوره از کشمکش روبرو خواهیم بود. يك خصوصیت اصلی این دوره این است که دولت برآمده از انقلاب اتوریته و اعتبار و مشروعیت و قدرتش را از انقلاب می گیرد نه از وضعیت و نهادهای عادی و نرمال جامعه. و از طرف دیگر وظیفه اصلی دولت تثبیت سیاسی خودش است. این يك درس انقلاب اکتبر است. و همه انقلابات دنیا حتی انقلاب ۵۷ با اینکه به شکست کشیده شد، این

صفحه ۴

قطعنامه حاضر، قطعنامه شماره دو، در واقع مکمل قطعنامه استراتژی است و مربوط میشود به حزب و قدرت سیاسی بعد از سقوط جمهوری اسلامی. قطعنامه اول که امروز تصویب کردیم در مورد استراتژی عمومی حزب برای کسب قدرت بود. اما این قطعنامه در مورد بعد از جمهوری اسلامی است، هم در صورتی که حزب بقدرت رسیده باشد و هم حالت خاصی که بخاطر تغییر و تحولاتی جمهوری اسلامی سقوط کرده ولی هنوز حزب ما در قدرت نیست. این یکی از احتمالات است و حزب باید خیلی روشن بداند در چنین شرایطی چه می کنیم. قطعنامه در دو بخش هر يك از دو حالت حزب در قدرت و حزب خارج از قدرت را بررسی میکند. در بخش اول این توضیح داده میشود که وقتی ما بقدرت برسیم چطور کار می کنیم.

بحث های مهمی درباره این دوره مطرح است. مثل بحث "دولت در دوره های انقلابی" که یکی از بحث های اساسی منصور حکمت، و یکی از در افزوده های او به تئوری مارکسیستی انقلاب است. منصور حکمت تجربه شوروی را با این تئوری توضیح می دهد و آنرا تعمیم

انقلابی در ایران نمی بود. آیا این تز ولونتریستی است؟ آیا ما از خودمان زیادی متشکر هستیم؟ آیا خودمان را زیادی حساب نمی کنیم؟ اینکه چرا این نظر عین واقع بینی است را قبلاً در کنگره چهارم بحث کرده ایم و من پائین تر باز به این نکته خواهم پرداخت.

اما اجازه بدهید ابتدا در مورد جنبش سرنگونی و انقلاب در شرایط سیاسی ایران نکاتی را یاد آوری کنم. جنبش سرنگونی نام دقیقی بود که منصور حکمت به مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی داد. و این با انقلاب متفاوت است. انقلاب نمیتواند دو سال و سه سال طول بکشد. انقلاب در طی يك دوره کوتاهتری مثلاً ششماه و یا يك سال آغاز میشود و به سر انجام میرسد. یا پیروز می شود یا شکست می خورد. در ایران این موقعیت نبود، شرایطی بود که منصور حکمت به آن گفت جنبش سرنگونی. این نام گذاری دو دلیل داشت. اول اینکه مشخصاً انقلابی در کار نبود ولی اعتراضاتی در جامعه وجود داشت که خود حکومت مساله اش بود. جنبشی که گرچه در قالب خواستها و

صفحه ۲

انقلاب در انتظار ماست!

سخنرانی حمید تقوائی در کنگره پنجم حزب

در معرفی قطعنامه

"مبانی استراتژی و رئوس وظایف حزب

برای سازماندهی انقلاب و کسب قدرت سیاسی"

نقششان در جنبش انقلابی تعیین کننده میشود. و این تز اساسی که جنبش انقلابی، وقتی مشخصاً در مورد ایران صحبت میکنیم، جنبش کمونیست کارگری است. اینطور نیست که چون دو آلترناتیو طبقاتی در مقابل جمهوری اسلامی است و چون بخشی از بورژوازی خواهان سرنگونی رژیم است بنابر این انقلاب که شروع شد يك علامت سوال باز می شود که "آیا چه رهبری اش می کند یا راست؟" این تصور غلطی است. راست در مقابل انقلاب می ایستد، رهبری اش نمی کند که هیچ همه توانش را کار میرسد که انکار و تخطئه اش کند، جلویش را بگیرد و یا منحرفش کند. حتی اگر يك شورش خود بخودی هم در ایران بود، بدون وجود و حضور سیاسی ما، اپوزیسیون راست می رفت پشت جمهوری اسلامی برای کوبیدنش. در این شك نداشته باشید. بنظر من قبلاً برای صفوف ما این مساله زیاد روشن نبود و اینکه دو آلترناتیو راست و چپ در برابر رژیم اسلامی و تصرف قدرت سیاسی وجود دارد خودبخود به این معنی گرفته می شد که دو رهبر بالقوه انقلاب داریم. اصلاً اینطوری نیست. انقلاب جنبش ماست. اگر ما نبودیم

مبحثی که داریم مبحث استراتژی است یعنی قطعنامه مبانی استراتژی و رئوس وظایف حزب برای سازماندهی انقلاب و کسب قدرت سیاسی. در طرح مبانی این قطعنامه، که در سری اول اسناد پخش شد با توجه به اصلاحات بعضی رفقا تغییراتی داده شد که متن اصلاح شده در سری پنجم بدستمان رسید. بهر حال هر کدام را که دیده باشید برای آشنائی با بحث کافی است چون تغییرات اساسی نبود. من وارد جزئیات و بند بند قطعنامه نمی شوم چون قطعنامه مفصلی است و لزومی هم ندارد. فقط در يك سطح عمومی و اینکه سیاست ناظر بر این قطعنامه چیست و این قطعنامه چی میگوید و چکار می خواهد بکند توضیح می دهم.

بنظر من این قطعنامه از جایی شروع می کند که کنگره چهار ختم کرد. کنگره چهار قطعنامه ای تصویب کرد و گفت وظیفه ما رهبری و سازماندهی انقلاب است و مبانی آنرا هم بدست داد. این قطعنامه اعلام کرد که محتمل ترین سیر سرنگونی حکومت انقلاب است. و گفت که وقتی انقلاب نزدیک می شود نیروهای سیاسی از نو در رابطه با انقلاب تعریف می شوند و

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ انقلاب در انتظار ماست

شعارهای خاص مطرح میشود اما مسئله واقعیت دولت است. وقتی دانشجو اعتراض میکند رژیم را نقد می کند. حتی وقتی زنی حجابش را بالاتر میبرد دارد با رژیم در می افتد. فقط برای حقوق زن و آزادی پوشش نمیجنگد. این را همه مردم میدانند. و همینطور مبارزه کارگران که قالب اقتصادی دارد ولی بر اعتراض و نفرت عمومی کارگران از رژیم مبتنی است. به همین خاطر این جنبش جنبش سرنگونی است. این جنبش سرنگونی حتی برآمدهای انقلابی از خود نشان داد. مثل ۱۸ تیر اول که منصور حکمت گفت که انقلابی که نویدش را میدادیم دارد خودش را نشان می دهد. مثل ۱۸ تیر سال قبل و مثل شورش های شهری که لیست اش دیگر از ۲۰ و ۳۰ شهر گذشته. شورشهایی که اگر هر کدامش زمان شاه اتفاق می افتاد می گفتیم انقلاب دارد فرا می رسد. جنبش سرنگونی چنین بروزاتی هم داشته منتهی این هنوز انقلاب نیست چون مثل جرقه ای اتفاق می افتد و تمام می شود، از این نوع جرقه ها و اتفاقات ادامه دارد ولی همچنان شاهد يك انقلاب بالفعل نیستیم. جنبش سرنگونی است که به پیش میرود.

دلیل دیگری که به جنبش سرنگونی انقلاب اطلاق نمیکردیم این بود که جنبش اعتراضی تماما يك جنبش انقلابی نبود. راست هم در آن فعال بود. اپوزیسیون راست هنوز در میان مردم پایگاه داشت و در حرکات اعتراضی آنها نقش بازی میکرد. دو خرداد هم همین طور. بعنوان نمونه در جنبش دانشجویی دفتر تحکیم وحدت خیلی قوی بود. فلان روزنامه دو خردادی را می بستند دانشجویان و مردم به خیابان میریختند. انتخابات ریاست جمهوری بود مردم در اعتراض به ولی فقیه به خاتمی رای میدادند. این البته به معنای آن نبود که مردم رفرمیست شده بودند و یا فکر میکردند فرارست خاتمی معجزه ای بکند اما به هر حال درجه ای از توهم مردم و عدم شفافیت و گنج سری جنبش سرنگونی را نشان میداد. دو خرداد هم دقیقاً از همین ضعف استفاده میکرد که بقول خودشان کل نظام را حفظ کند و تا حدی هم در

این کار موفق شد و به عمر رژیم افزود.

آنچه در دو سال اخیر، بعد از در گذشت منصور حکمت اتفاق افتاد، و کنگره چهار اعلام کرد این بود که جنبش سرنگونی به يك جنبش انقلابی تبدیل شده است. در جنبش سرنگونی تنها حزب ما مطرح نبود. حزب ما اتفاقاً موقعیتی ضعفی داشت. منصور حکمت همانطور که در فیلم سخنرانی در ابتدای این کنگره دیدید میگفت ما نیروی چهارم و یا پنجم هستیم. اکنون ما در اپوزیسیون نیروی اولیم. نه به این خاطر که حزمان قوی شده و چنین کنگره ای برگزار میکند. بلکه بیشتر به این خاطر که جنبش سرنگونی با ماست. اگر جنبش سرنگونی در خیابان است با ماست. جنبش دانشجویی از دو سال پیش با شعار آزادی برابری عرض اندام کرد. ما تحکیم وحدت را از جنبش دانشجویی بیرون کردیم. سلطنت طلب يك موقع رفراندم و غیره را مطرح میکرد، طرح رژیم چنچ از بالا را داشت، این دوره تمام شد. به این خاطر امروز بطور ابژکتیو جنبش سرنگون طلبی يك جنبش انقلابی است چون حتی فرصت طلبانه و امکان گرایانه هم از جنبش دو خرداد استفاده نمی کند. و این تا حد زیادی شمره کار ما بود، بدون حزب ما این اتفاق نمی افتاد. بدون حزب ما تحکیم وحدت همه چیز را گرفته بود و آقای خاتمی هم وارد دوره سوم ریاست جمهوری شده بود. نیروی حزب در سه سال قبلا در سیر تحولات جامعه اینقدر مهم نبود که الان هست.

به نظر من در هیچ جامعه ای، در هیچ دوره ای نیروی حزب تا این اندازه در سیر تحولات يك جامعه دخیل نبوده است. در انقلاب ۵۷ اینطور نبود، هیچ دوره در تاریخ ایران اینطور نبود، هیچ دوره در تاریخ دنیا اینطور نبود. این کاملاً قابل توضیح است که چرا اینطورست، چرا شرایط ایران اینطورست که يك نیروی آگاه و ارادی انسان تا این حد در شکل دادن به تحولات دخیل است. علت اینست بورژوازی که در مقابل انقلاب ۵۷ جمهوری اسلامی را سرکار آورد نه استراتژیک و نه حتی تاکتیکی در

میان مدت رژیم مطلوبش این نبود. این رژیم همزاد بحران بود، رژیمی بود برای آنکه سر انقلاب ایران را زیر آب بکند و بعد قدرت را بسپرد به نمایندگان اصلی بورژوازی. این اتفاق هیچ موقع نیفتاد. چون نمایندگان اصلی بورژوازی ایران خیلی بی عرضه تر از آن بودند که بتوانند اوضاع را جمع و جور و کنترل کنند. از آن طرف هم اسلام سیاسی در دنیا سر بر آورد و شوروی مضمحل شد و اسلام سیاسی این زمینه را بدست آورد برای تاخت و تاز. جمهوری اسلامی در ایران بعد از قضیه دیوار برلین مبنای تازه ای پیدا کرد که خودش را حفظ کند. این رژیم هم به همین خاطر مانده است. ولی این رژیم راه حل اقتصادی ندارد، راه حل سیاسی ندارد، راه حل فرهنگی و ایدئولوژیک هم ندارد. رژیمی است که مردم از آن متنفرند و این حالت این وضعیت را پیش آورده که تنها يك نیروی سیاسی رادیکال کافیست در میدان باشد که در برابر رژیم بایستد و يك حزب سیاسی باشد که مدعی قدرت باشد تا انقلاب را هم شکل بدهد. ببینید يك موقعی میگوئید که ما باید رهبر و سازمانده انقلاب باشیم. این حرف کلاسیکی است که کمونیست ها می گویند وقتی انقلابی هست. من می گویم که ما باید معمار انقلاب باشیم. این ولونتاریستی است؟ دلخواه است؟ اراده گرایانه است؟ اصلاً اینطوری نیست. ۶ سال است مملکت منتظر است که یکی بیاید انقلابش را رهبری کند. جامعه دارد می جوشد. تنفر از دولت، تنفر از مذهب، خواست های مدرن، خواست های آزادی خواهانه، در هیچ جامعه ای اینقدر عمیق نیست که در ایران است. شورش های شهری داشتیم یکی بعد از دیگری. دیدیم اینها خصوصیت های جمهوری اسلامی در ایرانست. همه چیز موکول به اینست که کسی که به این جنبش خط و پرچم داده است بیاید و رهبری و سازماندهی اش کند. این سیاستی است که قطعنامه کنگره چهارم معین کرده است.

قطعنامه حاضر همانطور که از اسمش پیداست هم مبنای استراتژی ما را مطرح میکند و هم رؤس و وظایف ما را. وقت زیادی ندارم اینها را سریع می گویم. ببینید اساس کار ما اینست - چیزی که

منصور حکمت بعنوان متدولوژی بکار میبرد و از تزه های فوئر باخ گرفته بود، لنینیسم را اینطور میشناخت و میشناساند و امروز دیگر باید با اتکا به خود منصور حکمت و کمونیست کارگری بر این تاکید کرد- اساس کار اینست که شما باید اراده کنید، حتی اگر انقلابی هم نبود تو باید بخوای و گر نه سوسیالیسم خودش نمی آید. اگر سوسیالیست در صحنه نباشد انقلاب سوسیالیستی روی نمی دهد. نیروی تعیین کننده بشر است، نه رشد نیروهای مولده است، نه شرایط ذهنی و عینی، نه خصلت انقلاب که گویا از پیش معین میکنند که انقلاب دموکراتیک است و غیره. انقلابها اسم ندارند اسمشان را ما به آنها می دهیم. احزاب و نیرو های دخیل در انقلاب به آن اسم می دهند. هیچ عامل ابژکتیوی به انقلاب اسم نمی دهد. اگر هم جایی اتفاقی نمی افتد من می گویم انقلاب سوسیالیستی است. چرا؟ چون شرایط ابژکتیو در دنیا نشان می دهد، چون در همه جا سرمایه داری آنقدر رشد کرده است، که چیزی جز انقلاب سوسیالیستی حتی برابری زن و مرد را نمی تواند بیاورد. این از نظر شرایط ابژکتیو. حال انقلاب که اتفاق می افتد شما باشید سوسیالیستی است شما نباشید هر کس دیگری می تواند به هر جا برودش. این اساس متدولوژی و اساس دیدگاه منصور حکمت از نقطه نظر نقش اراده در ساختن سرنوشت سیاسی جامعه است.

اساس و مبنای استراتژی ما هم اینست که ما تعیین کننده ایم. ببینید به دو شیوه میشود به شرایط نگاه کرد. يك متدی هست که وقتی میخواهد آینده را ترسیم کند می نشیند و احتمالات را می چیند، گویی ما تاریخ نویسیم، احتمال يك کودتا می شود، احتمال دو آمریکا حمله می کند، احتمال سه يك جناحی جناح دیگر را می اندازد، احتمال چهارم یکی با هواپیما می آید و می گیرد، احتمال پنجم هم انقلاب می شود. بعد تیک میزند که در هر حالت باید چکار بکنیم. هیچ حزب کمونیستی نمی تواند اینطوری قدم بر دارد. حتی هیچ کمپانی بورژوازی که می خواهد سود ببرد استراتژی اش این نمی تواند باشد. بالاخره آن راهی که مطلوب شماست

کدام است؟ شما باید آن راه را دنبال کنید. وگرنه آن اتفاقی که میخواهید نمی افتد. اگر حزبی مثل حزب ما که اسم خودش را کمونیسم کارگری گذاشته با تمام رادیکالیسم و خلاف جریان بودنش بگوید انقلاب و یا سوسیالیسم نمی شود، خوب نمی شود. مسلمان نمی شود. شما فقط ناظر و مفسر تاریخ نیستید، شما دخیل در تاریخید. اگر می گویند انقلاب نمی شود و بروم ببینم با شیرین عبادی ها چطوری می توانم بروم در حکومت موقتشان، مسلماً انقلابی نمی شود، حکومتشان را برپا میکنند و البته شما را هم در حکومت راه نمی دهند. فقط از شما تشکر می کنند که راه را برای بورژوازی در ایران هموار کردید. بنابراین کسی نمیتواند خودش را از تاریخ بکشد بیرون و بگوید می نشینم ببینم این انقلاب چیست، دموکراتیک است و یا سوسیالیستی؟ اگر فقط تماشا کنی اصلاً انقلابی در کار نخواهد بود. اگر فقط تماشا کنی اتفاقی نمی افتد. بنابراین يك تز اساسی در قطعنامه اینست که سیر محتمل انقلاب است و این برای ما سیر محتمم هم است و ما باید برویم این خط سیر را بسازیم. ما عکس العمل به چیزی نشان نمی دهیم. اینکه ما چه میگوئیم، چه سیاسی را در دستور میگذاریم و چه نقشه عملی را بیاورد میکنیم، همانطور هم می شود. اگر نکنیم نمی شود. این یکی از مبنای قطعنامه ماست.

مبنای دوم، که بر می گردد به شرح وظایف، اینست که شما نمی توانید منتظر بنشینید و تنها برای انقلاب کف بزیند. نمیتوانید بگوئید امسال که ۱۸ تیر خراب شد صبر کنیم تا ۱۸ تیر سال بعد. صبر کنیم تا اول ماه مه صبر کنیم تا ۸ مارس، صبر کنیم تا باز شدن دانشگاه. به این سیر حوادث و برآمدهای اعتراضی ما نمی توانیم بگوئیم انقلاب. این بروز انقلاب است، این فقط ظهور يك پدیده ای است که شما باید کلش را در نظر داشته باشید. در جامعه ای که ظاهراً در آن هیچ اتفاقی نمی افتد و بعد يك شورش شهری اتفاق می افتد این رعد و برقی در آسمان صاف نیست. جامعه ای است در حال جوش و خروش که ناگهان يك فوران



میکند. کوه آتشفشانی است که فوران میکنند و شما باید مکانیسمهای آنرا بشناسید و درگیرش باشید و سازمانش بدهید و کاری بکنید که تبدیل بشود به یک انقلاب واقعی اجتماعی سازمان یافته با هدف و سیاست معین. این یک تصور اشتباه است که چون سه ماه گذشت و خبری نشد فکر کنیم پس مثل اینکه افول شد و چشم انداز انقلاب کور شد و بعد که شورش شهری شد تهییج بشویم و بریزیم بیرون و بگوئیم تظاهرات کنید. اوضاع که آرام شد دوباره برویم به خانه مان. این کاری است که یک حزب انقلابی نمی کند. گفتیم حتی سازماندهی انقلاب منظور را نمیرساند، ما باید معمار انقلاب باشیم. چرا میتوانیم این کار را بکنیم چون انقلاب آنجا هست. بروزش را نمی بینید، شرایطش هست. اساسی ترین شرط انقلاب این است که قدرت سیاسی برای جامعه سوال بازی باشد. اکثریت جامعه بدانند که اگر می خواهم کارم را بدست بیاورم، حقوق را زیاد کنم، بچه ام مرتب مدرسه برود، اتوبوسرانی وضعیت خوب شود، کوچه مان را اسفالت کنند، باید آخوند ها بروند کنار! الان در ایران نود در صد مردم این را می گویند. این پیش شرط انقلاب است. همه چیز بر میگردد به مسئله قدرت و دولت. و این که دولت در دست کیست. و این مساله آنقدر مطرح است که حتی آن کسی که به نظر می رسد برای مطالبات امروز مبارزه می کند، این کار را می کند چون توازن قوا به او اجازه نمی دهد علنا علیه رژیم بلند شود. سرنگونی طلب است اما مجبور می شود اینطور عمل کند. من این نکته را قبلا در مورد جنبش کارگری گفتم. جنبش کارگری مدام دارد برای پرداخت دستمزدها و علیه بیکار سازی ها مبارزه می کند. ولی با فعالین جنبش که حرف بزنید میبینید گرایش سندیالیستی در آن نیست. در ایتالیا که کارگران برای ۳۰ ساعت کار و ۴۰ ساعت کار و یا اضافه دستمزد مبارزه می کنند بروید با فعال این جنبش حرف بزنید و یا با یک عضو اتحادیه، می گوید خوب داریم می رویم با کارفرما مذاکره می کنیم. برای ۲۵ درصد

میرسیم ولی ۱۰ درصد می دهند و اگر ۱۵ درصد بدهند سر کار می رویم و غیره. اگر برسید می خواهید دولت را بیاننازید می گویند دیوانه ای! دولت را چرا بیاننازیم، داریم با صاحب کار چانه می زنیم دیگر! حتی بعضیشان قبول ندارند دولت طرفدار سرمایه دارست.

ولی در ایران از عقب ترین کارگر که بر سر دستمزد مبارزه می کند برسید شما آینده را چطور می بینی می گوید تا این حکومت فلان فلان شده هست پول ما خورده شده است. این طور می بیند که اگر برای دستمزد مبارزه کند یک ضربه دیگر به دولت میزند. مثل یک جنگ پارتیزانی. با توجه به توازن قوا مبارزه میکنند. منتهی در شکل کارگری و انقلابی که برای آنکه موازنه قوا را به نفع خودش بکند نرفته است پشت دو خرداد. متوهم به کسی نیست. نفس مبارزه برای دستمزد یک مبارزه رادیکال کارگری است. کارگر مطالبات اقتصادی دارد و در عین حال محمل مبارزه اقتصادی میدهد به مبارزه سیاسی ضد سرمایه داری اش. و فقط هم کارگران نیستند، دانشجویان هم به همین شیوه مبارزه میکنند.

دانشجویان مساله صنفی دارند که آرام نمیگیرند؟ اصلا بر سر مسئله دانشجویی دعوا دارند و سر مطالبه صنفی مبارزه میکنند؟ مطالباتشان همگی ضد رژیم است. ولی جنبش دانشجویی حرفهایش را طوری بیان می کند که بتواند به پیش برود و بتواند حرفش را بزند. به همین خاطر می گوئیم جنبش سرنگونی در ابعاد مختلف دارد اتفاق می افتد خودش را بروز می دهد و فقط تظاهرات و شورشهای شهری نیست و نشان می دهد که ما تا همین جا چقدر در این جنبش نقش داشته ایم.

بند وظایف قطعنامه در واقع می گوید چطور این جنبش را بسازیم. این بند دو بخش دارد که به نظر من تز پایه ایش دستاورد منصور حکمت است. تز جدیدی است در مارکسیسم بنظر من و در نگاه به طبقات اجتماعی. منصور حکمت می گوید حزب کمونیست کارگری باید اجتماعا انتخاب شود از طرف چپ جامعه! چپ سنتی وقتی هم می گوید انقلاب مقصودش این است که در عرصه

های مشخص چه می کنیم. راس تظاهرات باید باشیم، راس اعتصابات باید باشیم، رهبران عملی مردم باید باشیم. و این می شود تمام تصویر. نمی گویم اینها نیست، اینهم یک جزء کار است ولی کسی که اینها تمام حرفش باشد هیچ وقت رهبر انقلاب نمی شود. هیچ وقت بعنوان حکومت انتخاب نمی شود. می شود مددکار اجتماعی و یا بقول خود منصور حکمت کسانی که دلمه می برند سر پیکت. سرویس می دهند به اعتصابات کارگران و مبارزان خوبی برای حقوق صنفیشان هستند. ولی پس فردا که کارگران می خواهند حکومت انتخاب کنند از میان احزاب بورژوازی یکی را انتخاب میکنند. در اروپا هرروز دارد این اتفاق می افتد. در ایران هم همه اش همینست.

بحث منصور حکمت این است که حزب باید اجتماعا انتخاب شود. یعنی کسی که عضو حزب هم نیست و شاید برنامه یک دنیای بهتر را هم نخوانده باشد یا تلویزیون را هم ندیده باشد، مرا انتخاب کند و بگوید کاش اینها بقدرت برسند. چپ جامعه باید تو را انتخاب کند. در این شرایط وقتی اوضاع به اصطلاح به نقطه جوش رسید آن موقع حزب این امکان و قدرت را دارد که بعنوان آلترناتیو واقعی حکومت انتخاب بگیرد.

این یک جنبه از رهبری و سازماندهی انقلاب است که زیر تیتیر رهبر سراسری آمده است. و وظایفی که در این رابطه توضیح داده شده مستقیما بر می گردد به رهبری حزب. وظایف سراسری و اجتماعی یعنی آنچه منصور حکمت اینطور فرموله میکند که حزب باید در دسترس باشد، شخصیت هایش شناخته شده باشند، رهبرهایش شناخته شده باشند. چطور یک تلویزیون امروز صدها برابر از یک چاپ خانه نینا بیشتر می ارزد. رادیو می خواهیم، تلویزیون می خواهیم، آن چیزی که منصور حکمت با این اصطلاح میگوید که پرچم سوسیالیسم را باید بگوئیم در وسط میدان شهر. اساس اینست که جامعه ما را در هیات یک حزب مدعی قدرت ببیند که می تواند قدرت را بگیرد و می تواند قدرت را نگهدارد. معمولا میگویند که

حرفهای قشنگی میزنند ولی اگر ببیند روی کار آمریکا پدرشان را در میآورد، کودتا میشود، میریزند سرمان، یک جزیره سوسیالیستی نمی تواند در منطقه باشد. بحث های منصور حکمت در "آیا کمونیسم در ایران پیروز می شود" جواب اینهاست. بحث فقط این نیست که فعال محلی حزب برود نظرات ما را تبلیغ و ترویج کند، بلکه اجتماعا باید حزب را معرفی کرد و چون مساله اجتماعی است باید تریبون هائی مثل رادیو و تلویزیون را در دست گرفت. کافی نیست بروی توی صف گوشت و شیر و یا در کارخانه و محله بگویی چرا اگر ما کمونیستها پیروز بشویم آمریکا نمیتواند کاری بکند. باید از این تریبونی که تکنولوژی به تو داده مثل رادیو تلویزیون حرفت را به چشم و گوش میلیون ها آدم برسانی و نشان بدهی که چرا ما کمونیستها میتوانیم به قدرت برسیم و قدرت را حفظ کنیم. این تنها مهم نیست که شما آمال و حرف دل مردم را بگوئید. این را دیگر مردم تا بحال فهمیده اند. مهم این است که کسی که این آمال را نمایندگی میکند در میدان است، بلد است چطور قدرت سیاسی را بگیرد و میتواند، جریزه اش را دارد که قدرت سیاسی را بگیرد و نگهدارد. مگر کم به کمونیست ها گفتند که حرف هایتان قشنگ است ولی نمی توانید به حکومت برسید، حرف هایتان قشنگ است ولی امکان پذیر نیست، حرفهایتان قشنگ است ولی همیشه اپوزیسیون هستید. اینکه من مطلوبم کافی نیست باید نشان بدهی من امکان پذیرم. من ممکن ام. این حرف های ایده آل می تواند در جامعه حاکم شود، می تواند جامعه را دگرگون کند و می تواند یک دنیای بهتر را پیاده کند. برای انجام این کار باید اجتماعا، در یک سطح وسیع اجتماعی، حرف بزنی و مطرح بشوی. و این بعهدہ تعیین کننده رهبری شخصیت ها و کادر های حزب است که از طریق تریبون ها و بلند گو ها و ابزار های اجتماعی حزب این کار را انجام دهند.

جنبه دیگر وظایف، که در بخش ب بند چهارم آمده است، وظایف محلی است. حزب باید در سطح محلی هم فعالانه کار بکند. بی مایه فطیر است رفقا! من اینرا بار

ها گفته ام که بدون پیاده نظام، اگر مثال ارتش را بزینم، کاری از پیش نمیرود. حتی ارتش ناتو هم تنها با بمباران هوایی يك کشور را نتوانسته بگیرد. اگر شما با توپ خانه و بمباران هوایی، با رادیو و تلویزیون کار میکنید باید بر روی زمین هم نیرو جمع کنید. وگرنه باد می بردتان! در این سطح دیگر بحث بر سر تشکل، سازمان حزبی، رهبری مبارزه در محل، رهبران عملی و غیره است. باید این نوع وظایف را معین کرد و قطعنامه پلنوم بیستم شروع این کار بود. بحث هویت بخشی به فعالین چپ شروع این کار است. این بحث نشان میدهد که همین امروز چه باید کرد. شما نمی توانید نقشه عملتان برای روزی باشد، که مثل دوره کتاب های جلد سفید در انقلاب ۵۷، رژیم بسیار ضعیف شده و عملا آزادی فعالیت سیاسی در جامعه بدست آمده. این چاره امروز ما نیست. شما باید بدانید چطور میشود به دوره کتاب های جلد سفید رسید. من اگر این کار را نکنم آن دوره هیچ موقع نمی رسد. باید ببینید همین امروز چطور میشود انقلاب را ساخت. حالا اگر شما انقلاب را فقط شورش و تظاهرات ببینید این ممکن نیست. چون قضیه مرغ و تخم مرغ میشود. انقلاب را نمی شود ساخت چون شرایط انقلابی نیست، شرایط انقلابی نیست چون انقلابیون نمیتوانند کارشان را کنند. و یا چون اختناق است از انقلاب نمی شود حرف زد و برای انقلاب نمیشود کار کرد. این حرف پوچ است، بی معنی است. در هر شرایطی میشود برای انقلاب کار کرد. در غار هم باشیم انقلاب را می آوریم، هر جا باشد با هر امکانی میشود برای انقلاب کار کرد. مثل گلی که در غار هم میروید ما در هر شرایطی میرویم و رشد میکنیم. بالاخره در هر جا و هر شرایطی يك موازنه قوایی داریم و میتوانیم روی آن موازنه قوا نیرو جمع کنیم، می توانیم شرایط علنی مبارزه را بشناسیم، می توانم رهبران عملی را متحد کنیم، می توانیم سازمان های مختلفی را بوجود بیاوریم. همان بحث شخصیت ها و رهبر ها و کمپینها و هویت بخشیدن که معرف حضور همه هست.





ما این بحث را طرح کردیم و جامعه به ما جواب داد. ما بحث هویت بخشیدن به فعالین چپ را طرح کردیم و اول مه سفر پیش آمد. و برای اولین بار دیدیم همسران رهبران دستگیر شده با اسم و رسم و عکس نامه نوشتند و همین اواخر دو هفته پیش هم نامه دیگری از آنها به روی سایتها بود. جامعه ما را صدا زد، یا ما جامعه را راستش من نمی دانم. ما همیدگر را ملاقات کردیم. ما نیاز مبارزه را تشخیص دادیم و اعلام کردیم و دو هفته بعد جامعه گفت آری همینطور است. گزارشاتمی داریم که میگوید تعداد افرادی که میخواهند سازمان های غیر دولتی به ثبت برسانند در تاریخ آن مملکت بی نظیر است. فعالین ما از داخل می گویند از پی بحث هویت بخشی اینطور شده و می پرسند از اینجا به کجا برویم؟ چرا بحث را دنبال نگرفتید؟ نمی توانستیم بگوئیم مشغول بحثهای داخلی بودیم! این کنگره باید این موانع را بگذارد کنار و دنبال بحثها را بگیریم و پیش برویم. این جنبه به عقیده من به همان اندازه رهبری سراسری مهم است. راستش اینکه کدام جنبه، رهبری محلی و یا رهبری سراسری مهم تر است معنی ندارد. هر دو مهم اند. دو تتر در اینجا اساسی است، اول رهبری سراسری و آلترناتیو اجتماعی حکومت شدن، و دوم در صحنه، در عرصه مشخص مبارزه نیرو جمع کردن و سازمان دادن و از همین امروز انقلاب را ساختن. می تواند انقلاب ایران چهره خیلی علنی و متمدنی داشته باشد. می دانم بالاخره به آن شلیک میکنند، ولی خیلی سخت می توانند به نیروی وسیع متشکل سراسری که موازنه قوا را می شناسد و حرف هایی می زند که بهانه بدست کسی نمی دهد ولی در عین حال جوهر حرفش انقلابی و رادیکال است شلیک کنند. این را داریم میبینیم. دستگیرشدگان سقز را گرچه موقت و مشروط ولی بالاخره آزاد کردند. کی جمهوری اسلامی چنین می کرد؟ ده ها و صدها رهبر جنبش کارگری دستگیر شدند، ناپدید شدند، همسرانشان اعتراضی نکردند، جامعه تکان نخورد، من و شما حتی اسمشان را هم نشنیدیم. الان رهبران کارگری سقز را همه میشناسند، کمپین اش

مشخص است، اسم همسرانشان را هم می دانیم، حمایت کنندگان را غلطی نمی تواند بکند. این سناریو می تواند توسعه پیدا کند، هزار و یک مساله داریم، از زلزله بم تا خاتون آباد تا قطع دست و پای کارگران ایران خودرو در محیط کار، هزار و یک موضوع داریم. یک کارگر در جامعه انگلیس دستش قطع شود اسمش در تمام رسانه های گروهی انگلیس پر می شود. در ایران هر روز دارد این اتفاق میافتد هیچ کس خبر نمی شود. توازن قوا اجازه نمی دهد؟ نخیر سنتش را نداریم! کار نکردیم. مثل جنبش کارگری انگلیس کار نکردیم. کی گفته جنبش کارگری انگلیس فقط زیر پارلمان هایش می تواند کار کند! چرا تحت رژیم اسلامی نمیشود اینطور مبارزه کرد؟ جنبش کارگری در افکار عمومی حقانیت دارد، فقط راهش را باید بلد باشد. باید از سنت چپ سنتی محافل کارگری که در غار زندگی می کنند دست بردارد. جنبش کارگری هم کسانی دارد که در غار زندگی میکنند. محافل کارگری پنج و ده و بیست نفره که همه همیدگر را می شناسند ولی همسایه شان آنها را نمی شناسند. این قالب را باید شکست. این قالب دارد می شکند. این راه را بما نشان می دهد. در همین شرایط می توانیم آستین بالا بزنیم و دست اندر کار سازماندهی انقلاب بشویم. و بعد اگر کسی بپرسد انقلاب کی می شود، ساعتان را نگاه میکنیم و میگوئیم الان میگویم کی میشود! میگوید ۱۸ تیر امسال نمیشود! می گویم نگران نباش انقلاب را خودمان میسازیم! این بار ۱۸ تیر نیست، ۲۵ مرداد است!

رفقا ما می توانیم آنجا برسیم، این قطعنامه استراتژی دارد این را می گوید. هم در سطح اجتماعی باید بسازیم هم در سطح محلی. بنظر من نقطه شروع های خوبی برای همه اش داریم. تلویزیون ما یک قدم اساسی بجلو بود. یک قدم بلند در سطح اجتماعی شدن بود. تتر های حزب و جامعه و هویت بخشی و جنبش کارگری نقشه عمل دوم ماست. این دو تا را باید پیش ببریم و با تمام قوا باید این کار را بکنیم. این قطعنامه بیش از این چیزی نمی گوید. خیلی ممنون. *

از صفحه ۱ اجازه نمیدهیم هیچ نوع دولت بورژوازی ...

تجربه را تایید میکند. حزب ما باید در این مورد کاملا روشن باشد. این قطعنامه بر مبنای بحث دولت در دوره های انقلابی روشن میکند که عملا ما چه می کنیم. اولین اقدام ما بعد از تصرف قدرت اعلام جمهوری سوسیالیستی و اعلام کلیت برنامه یک دنیای بهتر، و نه فقط بخش مطالباتی اش، بعنوان برنامه ایست که این حزب می خواهد پیاده کند. ما می دانیم که با احتمال بسیار بالا بورژوازی که از تخت افتاده به هیچ وجه اجازه نمی دهد، نه در خود ایران و نه بین المللی، که جمهوری سوسیالیستی از همان روز اول برنامه اش را پیاده کند. بورژوازی دست به مقاومت خواهد زد و آنوقت وظیفه شما تثبیت قدرت سیاسی خودتان است. تئوری های مرحله ای بعضا از ندیدن همین موقعیت دولت در دوره ای انقلابی ناشی میشوند، تئوریهای که سوسیالیسم را فوراً قابل حصول نمیدانند و موکول به بعد میکنند. در شوری همینطور شد و بعد تعمیم پیدا کرد و تبدیل به تئوری دوران شد و اخیراً در حزب خودمان هم سر در آورد. تروتسکیست ها هم این حرف را می زدند. در ایران هم اینرا داشتیم. دید سه جهانی اینرا می گفت، دید بابک زهرایی اینرا می گفت. منصور حکمت در "دولت در دوره های انقلابی" همین دیدگاه را نقد میکند و نشان میدهد چطور می توانیم رادیکال بمانیم، سوسیالیست بمانیم، جمهوری سوسیالیستی بمانیم و در عین حال قدرت خودمان را تثبیت کنیم. نه دولت موقت می خواهی، نه اسم خودت را به مردم نمی گویی، نه فکر می کنی سوسیالیسم کسی را رم می دهد. نه از برنامه حداقلات می زنی و نه برنامه حداکثرت را کنار می گذاری. با این حال متوجه هستی که ابتدا این دولت ناگزیرست برای تثبیت خودش بجنگد و هنوز دولت دوره پیاده کردن سوسیالیسم نیست. وقوف به این مساله برای هر کمونیستی که می خواهد بقدرت

برسد اساسی و حیاتی است. و اگر نه همانطور که در شوری شد، اسم یک نوع دیگر از اقتصاد بورژوازی را می گذارند کمونیست جنگی و شکست می خوردند. باید بدانی چطور و چه کار دارم می کنم و چرا دارم اینکار را می کنم. و به مردم باید توضیح داد. تنها راه خنثی کردن مقاومت های بورژوازی از تخت افتاده این است که شما مردم را بسیج کنید و بگوئید اگر امروز نمی توانم آزادی و برابری و رفاه را عین برنامه ام پیاده کنم بخاطر اینستکه بورژوازی از قدرت افتاده نمی گذارد. تنها از این طریق میشود قدرت جمهوری سوسیالیستی را تثبیت کرد و سوسیالیسم را پیاده نمود. نه تنها سوسیالیسم مردم را رم نمی دهد بلکه کاملاً بر عکس بدون سوسیالیسم مردم رم میکنند. اگر می خواهی نیروی انقلاب را بعد از اینکه به قدرت رسیدی بسیج کنی برای اینکه بورژوازی را از جامعه جaro کنی و همه برنامه ات را پیاده کنی باید همین را به مردم بگویی. بگویی که من سوسیالیستم و می خواهم استثمار را بر بیاندازم می خواهم کار مزدی را بر بیاندازم. و همه برنامه ام را پیاده کنم ولی الان درگیر مقاومت بورژوازی هستم که در خیابان ها جلوم ایستاده است. این خلاصه بخش اول قطعنامه برای حالتی است که حزب بقدرت رسیده است. بخش دوم در مورد حالتی است که حزب در خارج از قدرت قرار دارد. وقت کم است، خیلی خلاصه می گویم تتر اصلی در اینجا اینست که ما باید خودمان بقدرت برسیم و با این هدف باید مبارزه کنیم و پرچم انقلاب را بلند نگهداریم. به احتمال زیاد قدرت بورژوازی هم نمی تواند خودش را تثبیت کند، بخصوص اگر ما در صحنه باشیم. تتر "دولت در دوره های انقلابی" برای او هم صادق است. ما هستیم و ما اجازه نمی دهیم شرایط نرمال بشود. اجازه نمی دهیم متعارف شود. اجازه نمی دهیم بورژوازی دوباره انباشت و باز تولید سرمایه داری را در جامعه ایران

بعنوان يك کار روتین شروع کند. چون آنوقت نظام کار ارزان و کارگر خاموش دوباره مثل بختک روی طبقه کارگر می افتد. در جامعه ایران سرمایه داری بدون اختناق پوچ است، ممکن نیست. به همین دلیل کار ما این است که زمین را زیر پایشان داغ ننگه داریم. انقلاب در خیابان است. مثل جمهوری اسلامی که ۵۷ آمد و تا ۳۰ خرداد ۶۰ و حتی شروع جنگ با عراق نتوانست خودش را تثبیت کند. انقلاب ادامه داشت ولی رهبر نداشت. این بار رهبر انقلاب ماییم، در صحنه هستیم، آگاهانه، نقشه مند از امروز این اجازه را نمی دهیم که بورژوازی خودش را تثبیت کند حتی اگر در قدرت نباشیم. این بحث قطعنامه در مقابل تمام تتر های راست است. همان هایی که بقول سیاوش راهنمای چپ می زنند و به راست می پیچند. تترهایی که میگویند "دولت موقت است، دولت در دوره های انقلابی است، باید به آن وقت داد، باید تثبیت اش کرد، دوره مجلس است، دوره رفراندوم است." ما از این نوع مسائل نداریم، از این شوخی ها نداریم. از امروز به بورژوازی می گوئیم که فکر نکن فقط جمهوری اسلامی مسئله ماست. هر دولتی با پایپون هم بیاید مسئله ماست و نمی گذاریم تثبیت شود. از امروز برایش می جنگیم. یک درس از انقلاب شوری این است که بلشویسم در قبل از انقلاب ۱۹۱۷ چنین افقی را نداشت. با این افق آموزش نداد. با این افق صفوف خودش را رشد نداد. با این افق طبقه کارگر روسیه را رشد نداد و بلائی بر سرش آمد که دیدیم. از امروز اینرا صریح و روشن می گوئیم هر دولتی با کودتا، با بند و بست از بالا یا حمله نظامی آمریکا بجای جمهوری اسلامی بیاید، ما اجازه نمی دهیم در ایران تثبیت شود. ما در خیابان می ایستیم، صف کارگران و صف انقلاب را سازمان می دهیم و تا جمهوری سوسیالیستی پیش می رویم. من دیگر صحبتی ندارم، وقت کم است. امیدوارم در فرصت های دیگری بیشتر در این مورد بحث کنیم. *

مرگ بر جمهوری اسلامی!
زنده باد جمهوری سوسیالیستی!